

جوانان



نویسنده و تصویرگر:
حسین کشتکار



آدم که از هیبت شیر دچار وحشت شده بود با صدای لرزان گفت: «سلام جناب سلطان جنگل. حالتون خوبه؟» شیر گفت: «چه سلامی، چه علیکی، خجالت نمیکشی؟» آدم گفت: «برای چی باید خجالت بکشم جناب سلطان، مگه من چکار کردم؟» شیر گفت: «دیده آدم به این پررویی ندیده بودم، تو دیگه نوبر شو آوردی. یعنی میخوای بگی تو میدونی شما جماعت آدمیزاد چی که بر سر ما وحوش نیاوردین؟ ببینم نکنه فکر کردی من دراز گوشم یا خودتو به اون راه زدی هان؟» آدم گفت: «بلانسیب، من کی جسارت کردم جناب سلطان. داشتم از اینجا رد میشدم اصلاً کاری ندارم. حالا مگر انا راحتین، بر میگردد.» ببری که چند متر آن طرف تر، حرف های آدم و شیر را شنیده بود، غرشی کرد و با تمسخر گفت: «بر گردی؟ کجا با این عجله تشریف داشته باشید حالا، بفرمایید داخل ناهار در خدمت باشیم. خیلی وقته که غذایی مفصل نخوردیم. شنیدم گوشت آدمیزاد خیلی مزه داره. دوست دارم برای یکبارم که شده تجربه بش کنیم.»

آدم گفت: «شما لطف دارین راضی به زحمت نیستم باشه به وقت دیگه.»

شیر گفت: «جناب ببر مثل اینکه شما هم دل پری از این آدم داریدها.» ببر گفت: «جناب سلطان شما دیگه چرا؟ خودتون که از رفتارهای این آدمیزاد بهتر با خبرید. با این همه جنابیتی که در حق وحوش کردند دل پر که چه

عرض کنیم، بفرمایید خون جگر شدیم. پوست نازنین من شده بهانه قتل برای اینا. الان بهترین وقته تا من حق این جماعت خونریز رو کف دستتون بذارم.»

شیر گفت: «عجله نکن اگه قرار شد انتقامی گرفته بشه، خودم کار و یکسره میکنم. شما تنها که نیستی، حیوانات دیگه هم هستند. بهتره اول به جلسه دادگاه تشکیل بدیم تا عادلانه این آدمیزاد رو به نمایندگی از جماعت آدمیزادها به خاطر جنابیتی که در حق حیوانات انجام داده، محاکمه کنیم.»

فیل در حالی که خرطومش رو به سمت پشتش گرفته بود، همه آب خرطومش را با فشار خالی کرد و گفت: «محاکمه، به بار کمه. چند بار باید مجازات بشه به تعداد عاجهایی که از ما فیل ها بریده اند.»

شیر گفت: «بله میدونم حالا که این آدمیزاد خودش با

پای خودش اومده اینجا، بهترین فرصته تا به اعمالش رسیدگی بشه.» چند متر آن طرف تر پلنگ فریاد زد: «پوست، پوست من شده قاتل من. حق این آدم جانی رو بذارین کف دستش.» شیر گفت: «حتماً حتماً همین کار رو می کنیم ولی اول باید محاکمه بشه.»

آدم گفت: «آخه جناب سلطان من قبول دارم که ممنوع های من به خاطر خودخواهی خودتون دست به جنایت علیه شما حیوانات زبان بسته زده اند. اما تاوان اونا رو من که نباید بدم، من خودم طرفدار حقوق حیوانات هستم.»

شیر گفت: «درسته شاید تو کاری نکردی اما من به اونا دسترسی ندارم، فعلاً این تویی که باید جواب جنایت هاشون رو بدی.»

آهوپی زیبا در حالی که از نزدیک شدن به آدم خودداری

می کرد، گفت: «گوشت این آدمیزاد را باید به سیخ بکشید، کباب کنید و بخورید تا همه بفهمند ما چی کشیدیم از دست این جماعت خونریز شکمو.»

خرس از همون دور فریاد زد: «کباب نه! کباب نه! حیف اون پوست لطیف نیست که بسوزه. اول پوستش رو بکنید بعد خودشو کباب کنید. اون پوست رو باید توش پوشال کنیم بعد برای قشنگی آویزون کنیم.»

آدم با شنیدن این حرف لرزید و گفت: «دلتون میادا شما که خودتون مخالف خونریزی و جنایت هستین اون وقت میخواین با من اینکارها رو بکنید؟» شیر گفت: «... به قول آدم: «همیشه شعاعون به بارم مضمون» برای یکبار هم که شده شما جای ما حیوانا باشید ببینید چطور یاست.»

طوطی که روی شاخه نشسته بود، صدا زد: «صبر کنید. صبر کنید. به پیشنهاد دارم، بذاریه مدت تو قفس زندانی بشه و روزا حیوانا بیان به دیدنش.»

قناری هم گفت: «با نظر طوطی موافقم. آخه میگن آدمیزاد صدای خوبی داره. بعضی هاشون قشنگ آواز می خونن. بذاریم به مدت اینجا بمونه غروباً برامون آواز بخونه.»

آدم گفت: «ای وای انگار همتون از من طلبکارید؟ بابا من فقط اومدم از شماها دیدن کنم. این درسته اینجوری با من برخورد کنید. وجداناً من شما رو دوست دارم.»

حرف آدم که به اینجا رسید همه حیوانات یکصدا گفتند: «شما آدمای ما حیوانا رو دوس دارید؟» شیر گفت: «ببخود لاف دوس داشتن زنن. شما آدمای بشون نیستین. اگه ما حیوانا رو دوس داشتین این بلاها را سرمون نمی اوردین. دیگه حوصله ما سر رفت. حرف زدن بسه باید کار رو یکسره کنیم.» در همین موقع صدای بلندگوی پارک شنیده شد که گفت: «باز دید کنندگان محترم ساعات کار به اتمام رسیده لطفاً باغ وحش را ترک کنید.»

تلنگر

چه های عزیز پول جزئی از اموال عمومی است و ما وظیفه داریم از این ثروت ملی به خوبی نگهداری کنیم پس سعی کنید:

بر روی آن چیزی ننویسید

آن را مجاله نکنید.

کیف پول بهترین جا برای نگهداری است.

پول وسیله بازی نیست.

*** فراموشی**

بیمار: آقای دکتر، متأسفانه من همه چیز را خیلی سریع فراموش می کنم. دکتر: این مسئله از کی شروع شد جانم؟ بیمار: کدام مسئله آقای دکتر!؟

*** ورزش لاغری**

پسر جاق به دکتر گفت: یاد تونه برای درمان جاقی ام سفارش کردید. که هر روز ورزش کنم؟ دکتر: بله پسرم ورزش کردی؟ پسر: بله اما نمیدونم چرا اینا اینکه هر روز ورزش می کنم نه تنها لاغر نشدم بلکه جاق تر هم شدم! دکتر: چه جور ورزشی می کنی؟ پسر: من هر روز اسب سواری می کنم، ولی من جاق تر شدم واسبم لاغر تر!

*** بشیمون**

اولی: «چی شده چرا گریه میکنی؟» دومی: «بشیمونم کاش به حرف پدرم گوش کرده بودم.» دومی: «مگه چی میگفت؟» اولی: «نمیدونم... گفتم که گوش نکردم!»

شک رختخدا

*** ناهار**

گدا: آقا به من هزار تومن بدین برم ناهار بخورم. مرد: پول نمیدم، ولی بیا بریم برات به پرس غذا بگیریم. گدا: نه نخواستم، امروز واسه هزار تومن تا حالا شش بار ناهار خوردم.

ویژه کودکان

ابتدا با دقت به تصویر نگاه کنید بعد حدس بزنید، تکه جدا شده مربوط به کدام حروف است. سپس در پایین، حروف مربوط به تکه های جدا شده را جلوی شماره بنویسید. (مانند مثال)

به نظر شما کدام شماره می تواند سایه واقعی این پسر باشد؟

اختلاف این دو تصویر به ظاهر مشابه را پیدا کنید.

الف ب ج د ه

۱ ۲ ۳ ۴ ۵